

به تاخت خراسان آمدند و در طرق نزول نمودند . هم از کرد راه به تعیین یورت و مقام مشغول شدند . امرای قزلباش صافی ولی خلیفه روملو و قنبر سلطان استاجلو و ملازمان سلطان ابراهیم میرزا از شهر بیرون آمده بر مخالفان حمله نمودند . آتش پیکار زبانه زدن گرفت و شرار کار زار خرمن هستی ایشان را سوخت و گروه ابوه را به قتل آوردند . چون شاه انجم سپاه از بیم رزمگاه به حصار مغرب در آمد هر دو گروه به ستوه آمدند . عنان بر تافته به سوی منازل خود شتافتند . وهم تمام بر ضمیر علی سلطان استیلا یافته طبل مراجعت کوفته روانه دیار خود گردید . چون به اسفراین رسید ، جنگ انداخت و جمعی کثیر از ملازمانش کشته گردیدند . بنا بر آن ، خائب و خاسر متوجه دیار خود گشت .

وقایع متنوعه

در این سال ، شاه دین پناه معصوم بیک صفوی را با سپاه بسیار به تسخیر مازندران فرستاد . خوف بسیار بر امیر مرادخان مستولی کشته عرضه داشت به درگاه عرش اشتباه فرستاده پیغام نمود که مراچه زهره و یارا که در برابر فوجی از جنود منصور آیم . اگر مقصود ولایت است به هر که عنایت کنند می سپارم .

نظم

چو شد فهم از آن انقیاد تمام به پاداش آن شاه گردون غلام
قوی پایه کردش به طبل و علم به او کرد تاج سعادت کرم
بنا بر آن حکومت مازندران به وی شفقت فرمود .

و در این سال ، ملوک آفاق رسل و هدایا [به درگاه شاه عالم پناه فرستادند . از آن جمله سلطان محمود خان والی بکر ، ابوالمکارم نامی را با]^۲ انواع هدایا

۱- م : در شهر طوس

۲- م ندارد - « سلطان محمود خان والی بکر و سند » (عالم آرای عباسی ج ۱ .

و اصناف بیلاکات ارسال نمود و همچنین ابوالخان پیشکشها ارسال نمود. شاه دین- پناه رسولان را خلعتهای کران بخشید و رخصت انصراف داد.

متوفیات

در این سال، خانش خانم، همشیره شاه دین پناه از عالم فانی به جهان جاودانی انتقال نمود. نعش او را [شوهرش شاه نعمه الله کرمانی به حایر کربلا- برده به موجب وصیتش دفن نمود]^۱.

هم در این سال [بعد از مراجعت از کربلا]^۲ عالی جاه ولایت پناه ارشاد مآب هدایت ایاب، اسلام ملان خلائق معاذ، واقف اسرار جبروتی، کاشف اطوار ملکوتی، محرم حرم لی مع الله مرتضی ممالک اسلام پناه، شاه نعمه الله کرمانی پهلو بر بستر ناتوانی نهاده غنچه صفت از هبوب^۳ صرصر بیماری پزمرده گشته شاخ عمرش از تند باد فنا شکست. آن حضرت به خواهر داماد شاه دین پناه بود. هیچ وصلت^۴ نیست که به مقتضای لفظ تقطع بینکم^۵ رقم انقطاع بر آن نکشیده اند و هیچ مجمعی نتوان یافت که ندای هذافراق بینی و بینک^۶ به گوش حضار آن مجلس نرسانیده اند و کدام قصر مشید و بنیاد ممتهد است که بوم هلاک بر سر دیوار او ننشسته. کدام سرو آزاد در جو بیار نشو و نمایافته که به اره ممت منقطع نگشته. اما چون < طبق > نص کل من علیها فان^۷ داغ فنا بر چهره زمره بنی آدم نهاده اند و به فحوای کل

۱- م فقط - نسخ : نعش او را به موجب وصیتش به حایر کربلا برده دفن نمودند.

۲- م فقط

۳- س، م : هبوط

۴- س : متنفسی

۵- سورة الانعام ۹۵

۶- الکهف ۷۸

۷- الرحمن ۲۶

شی هالك الا وجهه^۱ ابواب فوات وممات بر چهره متوطنان عرصه حدوث كشاده اند
وبس مرارت كه به جان ماتم زدگان می رسد دوايش از شر بتخانه انما يوفى الصابرون
اجرهم بغير حساب^۲ چشم بايد داشت و حرارتی كه در دل مصیبت زدگان پدید آید
اطفای آن از زلال نوال اولئك عليهم صلوات من ربهم^۳ توان کرد. * *

* هم در این سال ، رشیدخان بن البجه خان بن یونس خان بن اویس خان بن
شیرعلی بن خضر خواجه اوغلن بن تغلوغ تمر خان بن ایمل خواجه بن دواخان بن
براق خان بن یسوقرا بن مامکان بن جغتای خان بن چنگیز خان وفات یافت . این
شعر بدو منسوب است :

بیت

از آمدن یار شنیدم خبر امروز در شهر فتاده است عجب شور و شرم امروز
مملکتش کاشغر و ختن . بعد از او پسرش عبدالکریم خان قائم مقام شد * .

گفتار در قضایائی که در سنه اثنی و سبعمین و تسعمایه واقع گردیده

[لشکر فرستادن شاه عالم پناه به هرات]^۴ گرفتار شدن قزاق

در این سال قزاق که از خاک گرفتگان این بارگاه و تربیت یافتگان این-
درگاه بود کفران نعمت کرده چون جهودان خیبر سر از [چنبر]^۵ اطاعت بیرون آورده
پای از دائره متابعت بیرون نهاد و به کفران و عصیان راسخ ایستاد و سرب می مغز او

۱- القصص ۸۸

۲- سورة الزمر ۱۳

۳- البقرة ۱۵۲

* تا ستاره دیگر فقط در نسخه م

۴- م ندارد

۵- س ندارد

خیالات فاسد به دفاع راه داده و سودای سلطنت هرات در خاطر شوم او رسوخ یافت و از باد پیمائی آب هوا و هوس به غربال پیمود و به افروختن نائره پیکار آب از روی کار خود برد و از وخامت عاقبت امور و رذاعت احوال جمهور اعدای دولت عبرت نگرفت. کمان او آن که به غیر از شاه دین پناه کسی نیست که با او مقاومت تواند نمود و تاب حمله اش تواند آورد. بنا بر آن به تخریب هرات و تعدیب عباد مشغول گشته اکثر رعایا را از شهر و بلوکات اخراج گردانید و اموال و اسباب ایشان را متصرف گشت و بنای جمعیت اهالی به صرصر تعدی ویران کرده ابواب ستم بر روی خیل و حشم و غیره بگشود و از مضمون این حدیث غافل گردید که الملك یبقی مع الکفر ولا یبقی مع الظلم و ندانست که سکینی که از دست مسکینی ربایند صمصام پیغمبری نشاید کردن و سپری^۱ که از وجه مال فقیران سازند مانع تفنک قضا نشود و جوشنی که از وجه مظلومان ترتیب کنند دافع بلا نگردد.

شعر

برون کن ز انکشت قیصر نکین نه از دست بیوه زن انگشترین
ز کنجی شود خسروی کامکار نه از کیسه کاسب و امدار

چون خبر طغیان قزاق به سمع شاه دین پناه رسید، آتش غضبش اشتعال یافت و شرار خشم او چون آتش سوزان زبانه کشید و سیلاب قهرش چون دریا از شدت باد در ت موج آمد. [امر جهان مطاع نافذ شد]^۲ که سلطان ابراهیم میرزا [و بدیع الزمان میرزا]^۳ و معصوم بیک صفوی و ارس بیک روملو و حیدر بیک تر کمان و امیر اصلان بیک افشار و خلیل بیک کرد متوجه هرات گردند و نخست او را به انقیاد و تسلیم و سلوک طریق مستقیم دلالت کنند. اگر طوق طوع و حلقه

۱- س: بکتری

۲- س: فرمود - ن: امر فرمود

۳- س ندارد

اخلاص زیب و زین کردن و کوش کرداند و بر قبول تقبیل در گاه عالم که موضع دولت و اقبال است اقبال نماید و پنج هزار سوار به مدد فرستد که امر را متوجه اردو شوند شرایط اعزاز و احترام او به جای آورند و اگر بر عناد و تمرد اصرار نماید به دفع او شروع کنند. در آن اثنا، برادران قزاق، مصطفی بیك و مسیب بیك قصد او کردند و کاری از پیش نبردند و بنا بر آن با فوجی از دولتخواهان از شهر هرات بیرون آمده در غوریان با صافی ولی خلیفه روملو که والی آن دیار بود ملحق شدند.

در آن اثنا، قزاق برادر خود حسینقلی بیك را با جمعی پریشان و اتباع شیطان به جنگ برادران و صافی ولی خلیفه ارسال نمود و صافی خلیفه قاصدی از برق و باد تیزتر به امر فرستاده از آمدن لشکر قزاق خبردار کرد. چون معصوم بیك این خبر را شنید با فوجی از بهادران خنجر گذار برایشان ابلغار نمود.

صبح روز دوشنبه^۱ امرابالشکر چون کوه آهن و دریای موج افکن به مخالفان رسیدند. تا آن غایت نزد حسینقلی و لشکر قزاق خبر توجه امرابا به طرف ایشان به صحت نپیوسته بود. پس از وصول ایشان مضطرب گشته عزیمت هزیمت داشتند. به سان مرغ آبی از شکوه عقاب قهر در گرداب تحیر مانده صورت فرار بر لوح اندیشه می نگاشتند. اما جمعی را که از جام حسام مرگ جرعه تلخی می بایست چشید و از صفیر تیر پیغام جانستان دلپذیر می بایست شنید، به خیال محال داعیه جنگ و جدال به خود راست کرده میدان جنگ تعیین می کردند. صبح شنبه^۲ دهم ربیع الآخر منقلای عسا کر ظفر شعار به مخالفان رسیده هم از گرد راه حمله نمودند. در صدمه اول دستبرد بهادرانه به هم نمودند و کوشش مردانه کردند و شرار حرب زبانه کشید و نائرة حرب آتش فنا در خرمن جانها^۳ می افکند و تندباد

۱- م: چهارشنبه

۲- س: خانها

اجل نهال بقا را از ریاض وجود برمی کند و از امواج دریای مصاف به افواج کشتگان اطراف صورت فزع اکبر و نمودار دشت محشر مشاهده شد .

نظم

سپرها خشت و جوشنها کفن شد	زمین از خون مردان موج زن شد
ز میدان گریزنده را بسرد نیز	ز خون بر زمین رفت سیل ستیز
چو از تیشه کوهکن بیستون	یلان از تبرزین فتاده نگون
بدان سان که از ژاله برگ درخت	سپرها فتاد از تفک لخت لخت

بهادران لشکر منصور چرخچیان آن گروه مغرور را از جای کنده به قلب رسانیدند و ایشان غازیان را به ضرب تفنگ بازگردانیدند . در آن اثنا ولی خلیفه شاملو با جمعی بهادران شیرخوی و بسا فوجی پلنگان جنگجوی به مدد منقلای رسیده به یک حمله ایشان را منهزم گردانیده لشکر قزاق مانند تیر پر تاب آتش پای و همچو خاک بادپیمای رو به سوی فرار آوردند . لشکر منصور هزار و هشتصد کس از ایشان به قتل آوردند . بعد از فرار ایشان قلب لشکر که به وجود امرای نامدار مثل سلطان ابراهیم میرزا و معصوم بیک صفوی مستحکم بود به رزمگاه رسیدند و نزول نمودند و بقیة السیف لشکر قزاق خود را از آن معرکه بیرون انداخته بعضی به مشقت بسیار به شهر رسیدند و فوجی به اطراف جهان متفرق گشتند . [از جمله پسر بزرگش که جعفر بیک بود]^۱ حیران و سرگردان و پریشان پدر را گذاشته با جمع بقیة السیف به جانب بلخ گریخت و به نزد پیر محمد خان رفت . خدمتش دست رد بر سینه امید او نهاده ناچار روانه هند گردید .

چون خبر شکست لشکر به قزاق رسید ، لشکر اندوه و غم بر خاطر او استیلا یافته آثار عجز و ضعف بر صفحات احوال خود مشاهده نمود . خواست که لشکر

خود را جمع آورده شهر را محافظت کند میسر نشد .

نظم

چولشکر پراکنده شد در نبرد	دگر مشککش می توان جمع کرد
شکوفه چو ریزد ز باد بهار	نگردد دگر جمع بر شاخسار
زخاراچو بشکست مینای سست	به استادی کس نگردد درست

از روی اضطراب و اضطراب در خدمت شاهزاده های عالی تبار سلطان محمد میرزا و سلطان حسین میرزا به قلعه اختیار الدین رفته کشف و اسرار در درون نارین قلعه کشید و از نهب لشکر بحر جوش رعدخروش غریق دریای حیرت گشته ره به ساحل سلامت نمی برد. عاقبت معصوم بیک تنها در آن قلعه رفته سلطان محمد میرزا را بیرون آورد و آخر قزاق از روی عجز و بیچارگی ترك فضولی کرده ، در عصر جمعه شانزدهم ربيع الآخر از حصار بیرون آمد . امرا او را در محلی مضبوط کرده این خبر را به پایه سریر اعلی معروض داشتند . از شامت ستمکاری و بیدادی که به اهل هرات کرده بود به آفات کونا کون و بلیات روز افزون گرفتار شده و به مقتضای وعید شدید و امامن ظلم فسوف نعد به عذاباً شدیداً در اثنای این حال به حکم اتفاقات آسمانی [قبل از آن که اینها واقع شود قزاق به مرض استسقا مبتلی بود در آن اثنا] مرغ روح آن مخدول به دام اجل در افتاد و دست ایام بر صفحه حیات او آیه انقضاء و انقراض نوشت و کشتی عمرش که روزی چند به مسامیر بقا^۴ دوخته بودند به ساحل فنا رسید . امرا سر پر شر او را پر گاه کرده به در گاه عالم پناه فرستادند و در آن بلده جنت نشان قشلاق نمودند .

۱- م : دوازدهم

۲- سورة الکهف ۸۷

۳- م فقط

۴- س : قضا - م : قرقدی چند

* گفتار در قضایائی که در بلاد دکن واقع شده

در این سال، چند رای پادشاه بیجانگر رسولان کاردان نزد حکام دکن فرستاد و بعضی از ولایتشان طلب نمود. بنا بر آن، والیان آن دیار رسل و رسایل به هم فرستادند و با هم موافقت کردند و نظام شاه از بلده احمدنکر با سپاه جوشن در و افیال [بی حد و مر] بیرون آمده به اتفاق عادل شاه و قطب شاه به طرف کفار رو. سپاه به حرکت درآمدند. چون این خبر محنت اثر بر رای بیجانگر رسید با جنودی زیاده از ریک روان و مور بیابان به استقبال مجاهدان شتافت. چون سپاه اسلام از توجه کفار لثام خبردار شدند، از آب کنک عبور نموده در برابر ایشان نزول کردند.

شعر

دم صبح کاین شاه چابک عنان
گرفت آسمان را به تیغ و سنان
دهل زن ز دازهر طرف ساز جنگ
به چرخ آمد این گنبد نیل رنگ
سر داران سپاه و گردنکشان در گاه
از طرفین مکمل گشته صف سپاه آراستند.
چند رای با صد هزار سوار و دو بیست هزار پیاده جرّار و پنج هزار زنجیر فیل روی
به حکام دکن آورد و نظام شاه در قلب قرار گرفته میمنه میمون فال را به وجود
عادل شاه آرایش داد و در میسره قطب شاه قرار گرفت. بار اول پیاده های طرفین به یکدیگر
مخلوط گشته جنگ نمایان کردند. در آن اوان فیل عظیم جثه^۱ روی به سپاه اسلام
نهاد و فیل قطب شاه [برابر]^۲ رفته با وی مقاومت نموده به یک بار جنود اسلام

* تا ستاره بعد در نسخه م نیست

۱- ن: بسیار و پیاده های بی شمار

۲- ن: برجسته

۳- س ندارد.

صورت انداخته به کفار حمله کردند و جنگ عظیم به وقوع انجامید. از هول آن کاردار روی سپهر نیلوفری به رنگ شنبلیله گشته [از نهیب تیغ آبدار زهره دلاوران نامدار آب گشت]، کرد نبرد بر کشید لاجورد رسید.

بیت

ز بس بر فلک رفت کرد سپاه شده کو کب بخت هندی سیاه

در اثنای جدال و قتال، فیل نظام شاه به مدد فیل قطب شاه رفته و هم تمام بر فیل چند رای مستولی گشته روی به گریز آورد. دندانش بر چند رای خورده آن کافر از مر کب عزت بر خاک مذلت افتاد. بنا بر آن، لشکر اسلام چیره گشته به آواز تکبیر و تهلیل که بر فلک الایر رسانیده بودند تیغ برایشان نهادند. لشکر هندیان تاب آن نیاورده از میدان ستیز روی به بیابان گریز آوردند. لشکر اسلام قرب پنج هزار نفر از ایشان به قتل آوردند. چند رای را دستگیر کرده به نظر نظام-شاه رسانیدند^۲. هر چند گفتند که کلمه عرض کن [از کمال شقاوت و جهالت قبول] نکرد. بنا بر آن به فرمان نظام شاه گشته گشت. اموال بسیار زیاده از حصر و شمار به دست عساکر جرار درآمد. حکام اسلام روانه بیجانگر شدند و نهب و غارت و خرابی ولایت شروع نمودند. چندان یاقوت رمانی و لعل بدخشانی و زمردهای آبدار به دست آن سپاه جرار افتاد که محاسب و هم از تعداد آن به عجز و قصور اعتراف نمود. در آن دیار، دیار نگذاشته به جانب ولایت خود معاودت نمودند. *

۱- من ندارد

۲- راما راجه حکمران و بیجانگر (= بیجانگر) در سال ۱۵۵۵ میلادی (۹۷۲ هـ)

در محل نیلکت از سلاطین مسلمان بیدار و بیجاپور و گلکنده به سختی شکست خورد و کشورش با اعمال سم ستوران و سلطنتش منقرض گردید و بیجانگر که از شکوه و جلال در سراسر هند شهرت داشت به صورت ویرانه‌ای درآمد.

وقایع متنوعه

در این سال، پهلوان قمری قلعهٔ خوبوشان^۱ را به دست غازیان عظام داد. مفصل این مجمل آن که قبل از این علی سلطان در آن بلده مستولی گشته بود. در این سال [میرشهریار]^۲ جمعی مردمان نامی را در آنجا گذاشته متوجه درگاه علی-سلطان گردید. درغیبت او پهلوان قمری دروازه را بسته و بعضی مردمان او را به قتل آورده فوجی را اخراج نمود و مفاویح قلعه را به درگاه عالم پناه فرستاد و علی-سلطان با جمعی از ازبکان به حوالی قلعه آمده بی آن که جنگ کند به دیار خود مراجعت نمود. شاه دین پناه الکا و کلید را به وی عنایت فرمود.

هم در این سال، شاه دین پناه تمغاوات کل ممالک محروسه را که در کل قریب سی هزار تومان می شد بخشید.

بیت

نشان نمائد ز تمغا به غیر از آن داغی که در درونه تمغاچی ازغم تمغاست

گفتار در قضایائی که در سنهٔ ثلاث و سبعین و سه مایه واقع گردیده

محاصره کردن امرا قلعهٔ ابیوردرا

چون سلطان ربیع قشلاقیان قوای نامیه را که در بطون و شعاب عروق اشجار و نبات جای دارند در جنبش آورد و خیام رنگارنگ شکوفه و ریاحین و سرا-پرده های توبرتوی لاله و نسرین فراشان باد بهاری در بساط صحاری برستون های درختان به طنابهای آب به صد گونه نشو و [نما داد]^۳.

۱- ن: خموشان - کلمهٔ خوبوشان امروزه به صورت « قوچان » درآمده است.

۲- تصحیح از جهان آرا - س: میرشهر - ن، م: میرشهریاری

۳- ن، م: نمایش داد

بیت

سلطان ربیع چون دگر بار
از سبزه و گل سپه عیان کرد
از سر و سهی علم بر افراخت
از غیمه به طرف دشت و کهسار
آهنک حریم بوستان کرد
از غرش رعد صورن انداخت

امرای قزلباش امیر غیب بیک را در هرات گذاشته علم عزیمت به جانب نسا و ابیورد بر افراختند. ابوالخان از قرب جنود ظفر نشان خبر یافت و دانست که طاقت مقاومت ندارد. لاجرم آبروی خویش نگاه داشته از گذرگاه سیل بر خاست و در قلعه ابیورد متحصن گردید. امرای عالی جاه کمند همت بر تسخیر کنگره قلعه انداختند. پس از وصول به ظاهر حصار آغاز محاصره و محاربه کردند. سپاه ازبک نیز روی به مقاتله و مقابله آوردند. ابوالخان آثار عجز و انکسار بر صفحات احوال خود مشاهده نمود. خوف عظیم و رعب تمام بر ضمیرش مستولی گشت. از تاخت خراسان پشیمان گردیده رسولان سخندان که به سحر بیان عقده وحشت از ضمائر بگشایند و به لطایف الحیل مرغ رضا را از هوا به زیر شست آوردند به نزد امرا فرستاده امان طلبید و قسم یاد نمود که من بعد ترك یرتاولی^۲ کرده هر سال پیشکش به درگاه عالم پناه فرستد. بنا بر آن، امرا از بالای قلعه کوچ کرده متوجه درگاه عالم پناه شدند.

متوفیات

علی سلطان بن الوس خان بن محمد امین بن یاد کار بن تمشینخ اوغلان بن حاجی تولی اوغلان بن عرب اوغلان بن فولاد اوغلان بن ایبه خواجه بن تفتای بن بلغان بن شیبان بن جوجی بن چنگیز خان.

علی سلطان پادشاهی بود او باش را حامی [سردار دزد و حرامی]^۳.

۱- ن، م: ابل خان

۲- یرتاولی به معنای هجوم و حمله است به سرزمین دشمن به منظور کسب غنیمت.

۳- س: سفاک و بی باک و بی انصاف و حرامی - م: سردار دزدان

بیت ۱

نه سیرتی که از او خاطری بیاسودی نه صورتی که کسی دوستدار او بودی
 و روز به روز طغیان ظلم او بر صفحات روزگار ظاهر تر می شد و ذکر مطالبات
 نامقدور و مصادرات و تحمیلات غیر میسور^۱ وی در اطراف ولایات خوارزم اشتهار
 می یافت و دود دلهای سوخته و سوز سینه های افروخته آتش بلا در خرمن حیاتش
 انداخت . در این سال به اراده^۲ تاخت استرآباد و تخریب بلاد و تعذیب عباد از خوارزم
 بیرون آمد . در موضع . . .^۳ نزول نمود . ناگاه [مکتوب عمرش به ختام اجل
 مختوم]^۴ گشت و هر کب زندگانش از صدمات حوادث ایام به سردرآمد^۵ . بعد
 از فوت او حاجم خان بر بلاد او مستولی گشت [و خوارزم چون بهشت شکفته شد]^۶ .

گفتار در قضایائی که در سنهٔ اربع و سبعمین و تسعماب به واقع گردیده

فرستادن شاه دین پناه سلطان محمد میرزا را به حکومت هرات

در این سال ، شاه دین پناه حکومت هرات را به سلطان محمد میرزا عنایت نمود
 و یکان شاه قلی [استاجلو]^۱ را لله^۲ آن جناب گردانید و ایشان از قزوین بیرون
 آمده به جانب خراسان روان شدند . چون این خبر به ماوراءالنهر رسید ،
 اسکندر خان که پادشاه بخارا بود فرزندان و امرای خود را جمع ساخته در باب

۱- عنوان در نسخهٔ س نیست و دو مصراع به صورت نشر چاپ شده بی آن که به نظم
 بودن آن توجهی شده باشد .

۲- س : غیر محصور

۳- در همه نسخه سفید مانده

۴- س : مختوم عمرش به ختام لعل مختوم . . . - ن : مختوم . . .

۵- ن ، س اضافه دارد : و ازوزیدن نسیم بهجت اثر آن شهر بر آشفته چون جنات نعیم
 شکفته شد .

۶- م فقط

تاخت ولایت خراسان با ایشان مشورت نمود. امراء و ارکان دولت آن بی دولت به عرض رسانیدند که مشقت سفر اختیار کنیم و به سلطان محمد میرزا دستبردی نمائیم. عبدالله خان که ارشد [و اشجع]^۱ اولادش بود.

شعر

به پیش پدر شد گشاده زبان
دل آکنده از کین کمر بر میان
که شایسته جنگ شیران منم
هم آورد سالار ایران منم
بنا بر فرمان اسکندر خان، با سپاه انبوه سیل نهیب دریا شکوه از آب آمویه عبور نموده به بلاد خراسان درآمد. چون خبر توجه آن سپاه به شاهزاده عالی جاه رسید، بنا بر آن که اکثر سپاهیان متفرق بودند پناه به حصار تربت برد. جنود ازبک در حوالی قلعه فرود آمدند و مداخل و مخارج حصار را مسدود ساختند. بعد از چند روز، امرای خراسان با جنود بی کران [که افهام حساب و اوهام کتاب از شمار آن عاجز آید،]^۱ متوجه میدان قتال و جدال شدند تا بدستیاری تیغ آبدار باد غرور از دماغ عبدالله خان بیرون کنند. در آن اثنا شجاع بیک پسر مصطفی بیک ورساق و ملازمش مراد بیک با بیست نفر از دلاوران در روز جنگ، جنگ کنان خود را در قلعه انداختند. ازبکان خائف و هراسان گشته از تسخیر حصار مأیوس گردیدند. بار اول خسرو سلطان کوچ کرده روانه دیار خود گردید و روز دیگر عبدالله خان طبل مراجعت کوفته علم عزیمت بلکه عزیمت به طرف بخارا برافراخت. چون در آب مرغاب نزول نمود، بند را خراب کرده کوچ بر کوچ روانه بخارا گردید. حضرت میرزائی از تنگنای محاصره خلاص گشته روانه هرات گردید.

گفتار در لشکر کشیدن سلطان سلیمان پادشاه روم

به جناب فرنگستان

چون در نوروز خورشید جهان افروز در برج حمل منزل گزید و باد نوبهار
در مرغزار وزید و از پیر تو آفتاب حمل سبزه و ریاحین دمید .

نظم

که چون فصل دی رفت و نوروز شد	هوای چمن خاطر افروز شد
فر و کوفت رعد از افق کوس جنک	به جنبش در آمد سپهر دورنگ
فر و ریخت تیر تگرگ آسمان	ز قوس قزح کرده زه بر کمان
به جنک سپهر از پی تر کتاز	شد از نجم ثاقب فلک نیزه بار
ز اوج فلک تیر باران سحاب	ز بیمش سپردار ^۱ بحر از حباب
ریاحین بر آراسته لشکرش	سپر شد گل و قبه نیلوفرش

سلطان سلیمان پادشاه روم سپاه فراوان و کرده بی پایان جمع آورده به طرف
به طرف دیار کفار روانه گردید^۲ . در اثنای راه پیر تو پاشا را با جمعی جنود جرّار
به تسخیر قلعه کوله^۳ ارسال نمود . پاشای مذکور آن قلعه را گرفته به اردو
مراجعت نمود . سلطان سلیمان در حوالی قلعه سکتوار شادروان عظمت و اقتدار
بر اوج فلک دوار بر افراخت . چون عساکر جرّار قلعه را مرکزوار در میان گرفتند
و آن قلعه ای بود در بالای کوه رفیع واقع و درمنابت و استحکام در آفاق شایع و در
استواری آبروی سدّ سکندر برده ، در ارتفاع دست در بند کمر ناهید زده .

۱- س : برف - ن : سبزوار

۲- سلطان سلیمان برای جبران شکست سرداران خود در مالت و تنبیه اطریشیان در این
سال لشکر به مجارستان کشید .

۳- منظور قلعه Gyula می باشد

نظم

چه کوه پرشکوه عرش پایه
 عقابش با همای مهر همپیر
 فلک چون پشته‌ای پیرامن او
 که بر بام فلک افکند سایه
 پلنگش بانهنگ چرخ همسر
 که گرد آمد ز کرد دامن او
 مبارزان جنود روم از جوانب هجوم کرده به انداختن توپ و تفنگ شروع نمودند .

بیت

تفنگ آتش افشان در این کهنه طاق

زدودش فلک تیره مه در محاق

و رومیان هر چند کوشش نمودند امارات فتح الباب و علامات ظفر به هیچ باب ظاهر نشد . امرای درگاه و پاشایان رفیع جاه از عدم تسخیر قلعه مضطرب شدند . آخر نقب بر زیر آن سد^۱ حدید زدند و اندرون آن را پر از باروت کرده آتش انداختند و اجزای بروج از هم متلاشی گردید .

شعر

از آن آتش فتنه برج حصار
 در آن قلعه یکسر مشوش همه
 حصار چنان کرد از آتش قصور
 بر افر و خته همچو گل‌های نار
 چو اهل جهنم در آتش همه
 ز تاب تجلی فرو ریخت طور

رومیان به زخم شمشیر آبدار بسیاری از کفار را به دارالبوار فرستادند و اموال بسیار به دست ایشان افتاد و قبل از فتح سلطان سلیمان فوت شد . جنود نادانسته قلعه را گرفتند^۲ .

۱- ن ، م : مضطرب

۲- در خصوص مرگ سلیمان رجوع شود به کتاب شاه طهماسب ص ۱۴۹ از انتشارات

متوفیات

سلطان سلیمان بن سلطان سلیم بن سلطان بایزید بن سلطان محمد بن سلطان -
 مراد بن سلطان محمد بن سلطان بایزید بن سلطان مراد بن اورخان بن سلطان عثمان بن
 ارطغرل بن سلیمان بن قیا الب که به چند واسطه به اغوزخان می رسد . در آن اوان
 که در حوالی قلعه سکتوار بود عرض مرض بر جوهر ذات او مستولی گشته زمان
 زمان مرض زیاده شده ساعت به ساعت شدت آن حالت می افزود . لاجرم آن
 پادشاه خجسته شیم دل بر آن واقعه ناکزیر که لازمه ذات صغیر و کبیر است نهاده
 محمد پاشا را که وزیر اعظم بود طلبیده سفارش بلاد روم را نمود و سلطان سلیم را
 ولی عهد گردانیده متوجه عالم آخرت گردید .

مدت زندگانش هفتاد و چهار سال بود و زمان سلطنتش چهل و هشت سال
 بود . ممالکش^۱ عراق عرب و بصره و دیار بکر و از گرجستان داوایلی و دیار
 ذوالقدر و حلب و شام و مصر و قرامان و تکه ایلی و انادولی [که عبارت از سیواس
 و توقات است^۲] و از مغرب طرابلس و جزیره و حجاز و یمن و عدن و قطیف^۳ و کفه
 و از استنبول تا قلعه بیج در تصرفش بود .

چون این حادثه عظمی به وقوع انجامید ، محمد پاشا فوتش را پنهان کرده
 مردمان کاردان به کوتاهیه فرستاده سلطان سلیم را طلب نمود . نعلش او را مخفی
 روانه استنبول گردانید تا بر طریق سنت در گنبدی که جهت همین کار ساخته بودند
 دفن نمودند . سلطان سلیم مانند برق و باد روانه ادرنه گردید . چون به استنبول
 رسید خطبه به نام خود خوانده روانه گردید . چون به حوالی اردو رسید ، اکثر
 سپاه به استقبال استعجال نمودند . چون سلطان سلیم به سپاه ملحق گردید وفات

۱- س : ملکش

۲- م فقط

۳- س : خطیف

سلطان سلیمان را آشکارا کردند و سلطان سلیم به طرف ادرنه مراجعت نمود .
 از این قوم سیزده نفر سلطنت کرده اند : سلطان عثمان ، اورخان ، ایلدزم-
 بایزید ، امیر سلیمان ، موسی چلبی ، سلطان محمد ، سلطان مراد ، سلطان محمد ، سلطان-
 بایزید ، سلطان سلیمان ، سلطان سلیم . مدت سلطنتشان تا در این سال که تاریخ
 هجری به نهد و هشتاد رسیده است دوست و نود و یک سال .
 عبدالله خان بن قراخان استاجلو که به خواهر داماد شاه دین پناه بود^۱ ،
 در این سال ، در شیروان علم عزیمت به جانب آخرت برافراخت .

گفتار در قضایائی که در صحنه شمس و سبین و سمرمایه واقع گردیده

در این سال ، سیمادون بیک^۲ ولد لواسان سوار بسیار و پیاده بی شمار جمع-
 آورده متوجه تفلیس شد . چون این خبر در آن دیار شایع گردید ، داود بیک لواسان
 که از قبل شاه دین پناه حاکم آن قلعه بود ، با فوجی از بهادران جوشن ور ،
 به دفع برادر از شهر بیرون خرامیده مستعد قتال و جدال گردید . چون تقارب
 صفین دست داد ، ابراهیم خلیفه قرامانی از غایت جهل و نادانی بامردم اندک عازم
 جنگ سیمادون گشت و سایر ازناوران هر چند او را منع کردند که مصلحت
 نیست که با اندک سپاه با این طایفه کمراه مقابله کنی قبول نکرده برایشان حمله
 نمود . به ضرب ازناوران کشته گردید . ملازمان داود فریاد لاطاقة لنا الیوم
 بطالوت و جنوده^۳ بر آورده اکثر از وی تخلف نمودند . خدمتش ناچار راه

۱- عبدالله خان خواهر زاده شاه طهماسب بود . پدرش قراخان برادر خان محمد

استاجلو بود و مادرش دختر شاه اسماعیل .

۲- س : سماون

۳- سورة البقرة ۲۴۹

کریز پیش گرفت و به تفلیس آمد. بار دیگر سپاه بسیار جمع آورده به اتفاق حسام بیک قرامانی متوجه میدان قتال گردید و بعد از کشش و کوشش بسیار منهزم گشته پناه به قلعه تفلیس برد. سیمارون حصار را احاطه نمود. بعد از چند روز طبل مراجعت کوفته روانه دیار خود گردید.

وقایع متنوعه

در این سال، رسول سلطان سلیم پادشاه روم، عثم نام، با شوکت تمام به قزوین آمد و مکتوب مشتمل بر اظهار اخلاص و استقامت بر جاده سداد و رسوخ عهد و میثاق آورد. وی را بعد از اقامت مراسم تعظیم و تکریم و انعام باز گردانیدند. و در این سال، سلطان سلیم پادشاه روم اسکندر پاشا را بالشکر بسیار به تسخیر جزایر ارسال نمود. زیرا که ایشان نواحی بصره را تاخته بودند. چون پاشای مذکور با جنود منصور در حوالی جزایر نزول نمود، حکام ایشان رسولان کاردان نزد پاشای بسیار دان فرستادند. ما حاصل سخن آن که والیان ما می گویند که ما بنده و چاکر سلطان سلیم ایم. اگر چه پیش از این، به رهنمونی بخت بد پای از دایره متابعت بیرون نهاده چهره وفا را به ناخن مخالفت خراشیدیم اکنون از اعمال ناپسند خود نادم و پشیمانیم. اگر پاشا کناه ما را بخشد، بعد از این پا از جاده عبودیت بیرون نهاده هر سال مبلغ پانزده هزار فلوری^۲ به خزانه عامره سپاریم. بنابراین اسکندر پاشا به بغداد مراجعت نمود.

گفتار در فتح گیلان به دست امرای عظام و غازیان ظفر فرجام

در این سال، خان احمد والی گیلان به رهنمونی قائد ضلال^۳ قدم جرأت و

۱- س: پادشاه

۲- م: اشرفی فلوری - در خصوص فلوری رجوع شود به توضیحات.

۳- م: اضلال

جسارت در وادی مخالفت و طغیان نهاد و سر از گریبان معاندت بیرون نهاده سپری از روی مخالفت در روی موافقت کشید. با وجود آن که مشارالیه و آبا و اجداد او با جگزار^۱ و فرمانبردار این دولت بودند، هر چند او را به امثله و احکام مشحون به انواع نصایح و مقرون به اصناف مواعظ تنبیه نمودند نافع نیامد. به عذرهای معلول و سخنان نامعقول تمسک نمود.

شعر

به نادان بود پند بس ناصواب نشاید نصیحت نوشتن بر آب
بود کر ز آواز خوش بی نصیب چه حظ مرده را از علاج طبیب

چون حسن بیک^۲ که به استمات آن بی دولت از پایه سر بر اعلی رفته بود رسید و مخالفت او را که مشاهده نموده بود معرض گردانید، بنا بر آن، آتش خشم جهانسوز زبانه زدن گرفت. امیره ساسان را با فوجی از عسکر به کسگر فرستاد. زیرا که خان احمد وی را از آن دیار اخراج کرده بود. امیره با فوجی شجاعان ناکهان به کسگر درآمدند. در آن اوان سپهسالار سعید که از قبل خان احمد والی آن دیار بود به قدم مقابله و مقاتله پیش آمده جنگ صعب نمود. امیره به نیروی دولت قاهره بروی غالب آمد. سپهسالار سعید را با فوجی از ملازمان به راه عدم فرستاد. چون این خبر به شاه دین پناه رسید، صدرالدین خان صفوی را با جمعی سواران به جانب رشت روانه گردانید. در آن اوان کیارستم که از قبل خان احمد والی آن دیار بود غیر خود کسی را به نظر در نمی آورد. مشارالیه غافل بر سر وی ریخته کیا رستم را با جمعی از سواران دستگیر کرده روانه درگاه عالم پناه گردانید. در آن اوان شاه دین پناه خواهر زاده خود جمشید خان نبیره مظفر سلطان را تر بیت

۱- نسخ: تاجگذار - در خصوص خان احمد و سرانجامش و همچنین مکاتبات سیاسی

مربوط به وی رجوع شود به کتاب شاه طهماسب از انتشارات بنیاد فرهنگ.

۲- ن: کمر حسن

نموده طبل و علم و خیل و حشم شفقت نمود .
شعر

به طبل و علم سرقرانیش داد ز خلق جهان بی نیازیش داد
می سلطنت ریخت در جام او بر آهد به چرخ برین نام او
رسید از شرف تا به جایی سرش که شد نسر طایر پر افسرش

وی را با جنود بسیار به حکومت کیلان فرستاد و خان احمد جمیع ولایت
بیه پس سوای کوچسفان^۱ را به جمشید خان تسلیم نمود . در این اثنا، شاه دین پناه
یولقلی بیك ذوالقدر را فرستاد که کوچسفان را از وی گرفته به جمشید خان دهد. خان
احمد به واسطه جهل و جنون به سخنان مردمان دون، امیره شاه منصور را با جنود بسیار
و کیلانیان دیوسار به دفع وی نامزد فرمود . ایشان بی خبر بر سر یولقلی بیك ریخته
بعد از جنگ بسیار وی را به قتل آوردند و ندانستند که پستان شیر دوشیدن و
به خیال باطل زهر قاتل نوشیدن در هلاک خود کوشیدن است .

چون این خبر به شاه والا کهر رسید ، آتش کینه و انتقام گذاری از سینه
آن حضرت زبانه زدن گرفت و علامات غضب بر چهره مبارکش مشاهده افتاد. فرمان
عالم مطاع شرف نفاذ یافت که پیاده بسیار از بلاد آذربایجان و عراق بایراق متوجه
پایه سریر اعلی کردند تا به اتفاق امرا متوجه کیلان گشته ، آن بلاد را مسخر
کردانند . خان احمد از آوازه و وصول جنود قزلباش متوهم گشته از کرده پشیمان
و از انگیخته نادم گردید . رسولان به درگاه عالم پناه فرستاده از طوفان طغیان
به زورق خلاص پناه جست . ایلیچیان چون به پایه سریر اعلی رسیدند ، هر چند
در استرضای خاطر آن حضرت کوشیدند فایده ای مترتب نشد . زیرا که صورت
فریب و خداع او بر ضمیر منیر شاه دین پناه انطباق یافته و پرتو حیل و مکرش

۱- ن: کوچسبان - م: کوچگان - امروزه این ناحیه سرسبز و زرخیز به نام کوچصفهان